

قدرت آن، گستره این محیط امنیتی نیز متفاوت خواهد بود. این موضوع باعث شده تا هر دولتی محیط امنیتی خود را در عرصه‌ای جهانی، منطقه‌ای و یا صرفاً در مرزهای بلافصل سرزمین خویش تعریف نماید. از آنجا که سیاستگذاران دفاعی هر دولت باید پیشاپیش تهدیدات را شناسایی کرده و برای مقابله با آن برنامه‌ریزی دفاعی لازم را انجام دهند، داشتن درک درستی از محیط امنیتی و ساختار قدرت و رقابت موجود در آن بیشترین تأثیر را بر شکل سیاست دفاعی دولت دارد. در این نوشتار کوشش می‌شود تا با بهره‌گیری از نظریه‌های موجود پیرامون محیط منطقه‌ای، و مطالعه‌ای در باب سیاست دفاعی، تأثیر متغیر نخست بر آن مورد بررسی قرار گیرد.

} } } } } محیط امنیتی منطقه‌ای

هرگونه بحث دربارهٔ محیط امنیتی منطقه‌ای، با مطالعه در مورد امنیت ملی کشورها آغاز می‌شود و مطالعه در این مورد نیز به اوان شکل‌گیری روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته دانشگاهی در آغاز قرن بیستم ارتباط پیدا می‌کند. نخستین مطالعات امنیتی با نگاهی آرمان‌گرایانه و اخلاقی، بر شکل‌گیری نظام امنیت جمعی در سطح جهان و مکانیسم‌های خلع سلاح و شیوه‌های قضایی و داوری برای حل مشکلات تأکید داشت. اما با آغاز جنگ جهانی دوم و تحولات پس از آن، نگاهی قدرت محور به امنیت ملی و عوامل مؤثر بر آن به عنوان پارادایم غالب در محافل علمی در آمد، و سرانجام روی آوردن نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به شیوه‌های رفتار گرایانه، نوعی تجزیه و تحلیل را بر این حوزه مطالعاتی غالب کرد که آن را در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در نظر می‌گرفتند. این تحولات موجب شد تا

مفاهیمی چون امنیت منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی در کنار امنیت ملی در ادبیات روابط بین‌الملل رایج شود. به طوری که امروزه نمی‌توان امنیت هیچ کشوری را بدون در نظر گرفتن الگوهای وابستگی متقابل امنیتی در سطوح فراملی مورد توجه قرار داد. از این رو، وجود درک روشنی از امنیت ملی، مستلزم فهم سطوح گوناگون از داخل کشور تا معادلات و سازوکارهای منطقه‌ای و بین‌المللی است.

مفهوم منطقه

هر دولتی به طور ناخواسته درون یک یا حتی چند منطقه قرار دارد و این امری جبری تلقی می‌شود. البته ممکن است که برخی دولتها به دلایلی نخواهند در معادلات یک منطقه قرار گیرند و تلاش کنند که با چشم‌پوشی از حضور در معادلات خاص آن منطقه، بخشی از مناطق همجوار دیگر به حساب آیند، اما این موضوع تأثیری در پیامدهای مسائل سیاسی - امنیتی منطقه اصلی آن کشور ندارد و از تأثیرات آن کشور بر منطقه مذکور نمی‌کاهد. همچنین ممکن است یک دولت از سوی دول منطقه‌ای مورد پذیرش قرار نگیرد و این مطلب نیز از تعاملات امنیتی آن دولت و سایرین چیزی نمی‌کاهد. به این دلیل، حضور، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری درون یک یا چند منطقه، البته با درجات خاص خود، ذاتی یک دولت ملی خواهد بود.

در تعریف منطقه، گفته شده است: «ناحیه‌ای از جهان است که کشورهای عضو آن از نظر جغرافیایی به یکدیگر نزدیک‌اند و از نظر خارجی، بین آنها روابط متقابلی برقرار است». از این نظر در منطقه مزبور، فعالیتهای هریک از اعضا (اعم از فعالیتهای همراه با منازعه یا

مشارکت‌جویانه) تأثیر زیادی روی سیاستهای اعضای دیگر می‌گذارد. هرچند که برخی از اعضای یک منطقه ممکن است علایق فرامنطقه‌ای داشته باشند، ولی علایق آنها در زمینه امور خارجی به طور عمده به سوی منطقه خودشان معطوف است. در شرایط عادی، آنها تنها هنگامی می‌توانند به ایفای نقش درخور در جاهای دیگر دست زنند که جایگاهی مناسب در منطقه خودشان داشته باشند.

همچنین در تعریف دیگری از منطقه، آمده است که «یک دولت یا مجموعه‌ای از دو یا چند دولت نزدیک و متعامل که پیوندهای قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی مشترک داشته باشد و گاه حس هویت آنها در اثر اعمال و گرایشهای دولتهای خارج از منطقه تقویت شود».

در بیشتر موارد، مناطق را براساس سرزمینهای مشخص مانند قاره‌ها تعیین می‌کنند که این تقسیم‌بندی خیلی ساده و ابتدایی است. برای تشخیص مناطق، کاربرد معیارهای متفاوت، ترکیبات منطقه‌ای متفاوتی را به وجود می‌آورد و رایج‌ترین معیارهایی که برای منطقه‌بندی کشورها به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از:

۱- معیار جغرافیایی: گروه‌بندی کشورها براساس محل جغرافیایی آنها در قاره‌ها، شبه‌قاره‌ها، مجمع‌الجزایرها و غیره، مانند آسیا و اروپا.

۲- معیار نظامی - سیاسی: گروه‌بندی کشورها براساس عضویت آنها در اتحادها، یا براساس جهت‌گیری ایدئولوژیک و سیاسی، مانند ناتو و جهان سوم.

۳- معیار اقتصادی : گروه‌بندی کشورها براساس معیارهای معین از توسعه اقتصادی مانند تولید ناخالص ملی و تولید صنعتی، مانند کشورهای شمال، جنوب و یا کم‌توسعه.

۴- معیار مبادلات : گروه‌بندی کشورها براساس حجم و تواتر مبادله افراد، کالا و خدمات، مانند اروپای غربی و شرق آسیا.

انتخاب مجموعه کشورهای خاص به عنوان منطقه، به طور معمول تابع تعریفی دلخواهانه بوده‌است. از این رو، آنچه که اهمیت دارد نه تعیین حد و مرز یک منطقه، بلکه اهمیت و ارزشی است که در حوزه مطالعات بین‌المللی به مطالعات منطقه‌ای داده شده و دیدگاه‌های گوناگونی را پیرامون آن به وجود آورده‌است. اما چون منطق حاکم بر پیدایش مطالعات منطقه‌ای به طور عمده با گریز از سیطره پارادایم واقع‌گرایی و در واکنش به نارساییهای آن بوده، بیشتر به سوی اهمیت دادن به مسائل اقتصادی گرایش داشته‌است و نخستین دیدگاه‌های آن در چارچوب نظریه‌های وابستگی متقابل و همگرایی (کارکردگرایی و نوکارکردگرایی) شکل گرفته‌است. این مسئله موجب شده‌است تا بخاطر گرایش به همکاریهای اقتصادی و برجسته شدن عناصر سیاست عادی، کمتر بتوان از ادبیات گسترده حوزه مطالعات منطقه‌ای برای تحلیل محیط امنیتی و مسائل دفاعی و نظامی و سیاست حساس بهره جست. نگارنده کوشیده‌است تا با چشم‌پوشی از آن نظریه‌ها، تنها به دیدگاه‌هایی بپردازد که دغدغه اصلی آنها مسائل امنیتی بوده‌است.

دیدگاه‌های مختلف در مورد امنیت منطقه‌ای

در یک نگاه کلی می‌توان امنیت منطقه‌ای را مجموعه تمام تصورات و تعبیراتی از امنیت ملی دانست که اعضای یک سیستم

منطقه‌ای در زمانی خاص آن را به کار می‌برند. این تصور و تعبیر به طور معکوس با روشهایی در هم آمیخته است که حکومت‌های یک منطقه در زمانی خاص از آن برای تضمین استقلال و برخورد با تهدیدات داخلی بهره می‌گیرند. براین اساس، امنیت یا ناامنی منطقه‌ای می‌تواند از مجموعه سطوح کشمکش در یک منطقه، اعتبارات نظامی، نهادها و اتحادیه‌های جمعی به دست آیند. امنیت منطقه‌ای عاملی متغیر تلقی شده‌است که می‌توان آن را در دوره‌های زمانی و مناطق گوناگون فرض کرد. حد یا سطح امنیت منطقه‌ای در هر زمان با سه خصلت مشخص می‌شود:

- ۱- شدت و اهمیت کشمکشهای داخلی و خارجی با اعضای منطقه؛
 - ۲- سطح و میزان منابع و نیروی انسانی در مسائل نظامی و امنیت درگیری با اعضای منطقه؛
 - ۳- حد و سطح توافقات امنیتی و دیگر نهادهای امنیت جمعی در ارتباط با اعضای دیگر منطقه.
- هرچه سطح این متغیرها در زمانی خاص بالاتر باشد، امنیت منطقه‌ای کمتر خواهد بود. در اینجا تلاش شده‌است تا سه دیدگاه عمده ارائه شده دربارهٔ امنیت منطقه‌ای مورد بحث قرار گیرد.

نگرش نواقع‌گرایی

برخلاف کسانی که مسائل منطقه‌ای را با تصویر منازعه‌آمیز واقع‌گرایان درمورد جهان مغایر می‌دانند، نواقع‌گرایان همچون واقع‌گرایان سنتی، منطقه‌گرایی و ظهور صف‌بندیهای منطقه‌ای را مانند شکل‌گیری اتحادها می‌دانند. از نظر آنها هر منطقه‌ای را باید در قالب

بزرگتر نظام بین‌الملل قرار داد. بر این اساس، گروه‌بندیهای منطقه‌ای در اثر فشارهای خارجی شکل می‌گیرند. نواقع‌گرایان روی سیاست قدرت واقع‌گرایانه تأکید دارند و علی‌رغم تحولات ناشی از پایان جنگ سرد، نظر آنها هنوز در مورد قدرت باقی است. یکی از مسائلی که برای آنها اهمیت زیادی دارد، تأثیر سرکردگی (هژمونی) قدرتهای بزرگ روی شکل‌گیری ترتیبات منطقه‌ای است که این موضوع می‌تواند به چهار شیوه با شکل‌گیری ترتیبات و ساختارهای منطقه‌ای پیوند داشته باشد. نخست، گروه‌بندیهای منطقه‌ای ممکن است برای ایجاد توازن در مقابل یک قدرت هژمونیک بالفعل یا بالقوه به وجود آیند؛ دوم، نهادهای منطقه‌ای ممکن است برای محدودسازی یا مهار یک قدرت سرکرده در قالب نهادهای مذکور به وجود آیند؛ سوم، کشورهای ضعیف‌تر ممکن است برای دریافت امتیازات ویژه‌ای، به ایجاد ترتیبات منطقه‌ای با مشارکت یک قدرت منطقه‌ای مسلط (هژمون) تن در دهند؛ و چهارم اینکه خود قدرت سرکرده ممکن است به دلیلی به ایجاد نهادهای منطقه‌ای علاقه‌مند باشد.

بدین ترتیب، نواقع‌گرایان در نهایت روی ساختارهای نظام سیاسی بین‌المللی و سیاست قدرتهای بزرگ تکیه دارند و در مورد تأثیر عوامل خارجی بر روی منطقه و در مورد منطبق تعاملات استراتژیک - در صورت روشن بودن هویت و منافع بازیگران - اطلاعات خوبی به ما می‌دهد، ولی در مورد تأثیر عوامل داخلی، مرحله پس از آغاز همکاری منطقه‌ای و تأثیر این همکاری روی برداشت بازیگران از هویت و منافع خویش چندان حرفی برای گفتن ندارد. آنها درباره رقابت دولتهای سودجو در یک جهان هرج و مرج گونه بسیار داد سخن می‌دهند، اما

هویت و منافع بازیگران را بررسی نمی‌کنند یا بسادگی آن را بدیهی می‌انگارند. به علاوه، اگر عوامل داخلی و نهادهای منطقه‌ای با محدودیتهایی روبه‌رو هستند، عوامل خارجی هم با محدودیتهای زیادی مواجه‌اند.

دیدگاه نواقح‌گرایی که در چارچوب یک مدل سیستمی ارائه شده‌است، متأسفانه چارچوب جامع و منسجمی برای مطالعه مسائل امنیتی منطقه‌ای ارائه نمی‌دهد. برخلاف نواقح‌گرایان که بیشتر بر روی سطح تحلیل نظام بین‌الملل تأکید دارند و مسائل منطقه‌ای را نیز از آن رهگذر می‌بینند، دیدگاه دیگری وجود دارد که با مطرح کردن مفهوم نظام منطقه‌ای، قائل به نوعی تعامل میان سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است و از زیاده‌روی نواقح‌گرایان در اهمیت دادن به نظام بین‌الملل خودداری می‌کند.

نگرش تعاملی

از این دیدگاه، منطقه یا نظام بین‌المللی فرعی به منزله حلقه واسطه‌ای میان دولتهای حاکم ملی و نظام بین‌المللی اصلی عمل می‌کند و دارای سه بخش مرکزی، پیرامونی و نفوذی است. برای مطالعه منطقه باید از چهار متغیر الگویی زیر استفاده کرد:

الف) ماهیت و سطح انسجام یا همبستگی در منطقه (همبستگی عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی)؛

ب) ماهیت ارتباطات (ارتباطات فردی، نخبگان و همگانی)؛

ج) سطح قدرت (عوامل مادی، نظامی و انگیزشی)؛ و

د) ساختار روابط (روابط دولتهای عضو یک منطقه، طیف روابط، علل روابط و ابزارهای روابط).

ساختار روابط اعضای یک نظام را می‌توان براساس طیف زیر توصیف کرد که از همکاری نزدیک در یک بلوک و ساختار تا منازعه نظامی شدید و جنگ را دربرمی‌گیرد:

همکاری	اتحاد	بلوک
بحران مداوم جنگ	بن بست	تعادل
محدود و		
		موقتی
*	*	*
**	*	*

دوستی

دشمنی

وضعیت‌های بلوک، اتحاد و همکاری موقتی از وجود نوع دوستی و وضعیت‌های منازعه نظامی مستقیم، بحران مداوم و بن بست از وجود نوعی دشمنی حکایت می‌کند. در وضعیت بلوک، دو یا چند کشور همچون یک واحد سیاسی یکپارچه در سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند. در وضعیت اتحاد، کشورها می‌پذیرند که به شیوه‌ای خاص به طور معمول با ابزارهای نظامی، به یکدیگر کمک کنند. در وضعیت همکاری موقتی، کشورها برای مقاصد خاص و برای مدتی بسیار کوتاه به طور هماهنگ عمل می‌کنند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، نیروهای نظامی کشورهای متخاصم عملاً با یکدیگر می‌جنگند. در وضعیت بحران

مداوم، کشورهای درگیر بدون توسل به منازعه نظامی مستقیم، به طور دائم می‌کوشند تا توازن قدرت بین یکدیگر را تغییر دهند. در وضعیت بن‌بست، کشورها باز هم با یکدیگر اختلاف و مجادله دارند، ولی هیچ یک از آنها آمادگی یا توانایی تغییر رابطه موجود را ندارند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، ابزارهایی که برای تغییر وضع موجود به کار می‌روند، ابزارهای قهرآمیز و آگاهانه‌اند ولی در وضعیت بحران مداوم، ابزارهای اصلی ظریف‌ترند و شامل مانور سیاسی، مسابقه تسلیحاتی، جنگ محلی محدود، مشاجرات لفظی، بحران و به طور کلی وجود فضایی تنش‌آلود می‌شوند. در وضعیت بن‌بست، مجادله در سطح پایین‌تری است، زیرا هر دو طرف با توجه به شرایط موجود ترجیح می‌دهند که به جای رویارویی با عواقب تلاش برای برهم زدن توازن قدرت موجود، با وضع موجود سرکنند.

تنها در وضعیت تعادل است که دوطرف از رقابت و مبارزه قدرت دست کشیده‌اند. اینکه قدرت دوطرف برابر باشد یا نباشد، تفاوتی ندارد: دولتمردان هر دو طرف نه تنها وضع موجود را می‌پذیرند، بلکه آن را به هر وضع دیگری هم ترجیح می‌دهند. وضع موجود به عنوان توازن قدرت مطلوب پذیرفته می‌شود، و مادامی که هیچ یک از دوطرف درصدد تغییر این موازنه موجود برنخواهند آمد، تعادل پیش شرط اکثر حالت‌های دوستی - بجز پایین‌ترین سطوح همکاری محدود - است.

با کاربرد این چهار متغیر الگویی در مورد یک منطقه، ما به وجود بخش‌های مرکزی، پیرامونی (حاشیه‌ای)، و نظام نفوذی (مداخله‌گر) پی خواهیم برد.

بخش مرکزی از یک کشور یا گروهی از کشورها تشکیل می‌شود که مرکز ثقل سیاست بین‌الملل را در یک منطقه تشکیل می‌دهند و بیش از یک کشور را دربر می‌گیرد. ممکن است در یک منطقه، بیش از یک بخش مرکزی وجود داشته باشد.

بخش پیرامونی شامل آن دسته از کشورهای درون یک منطقه می‌شود که به وسیله عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سازمانی از مرکز جدا شده‌اند. این بخش دارای فقدان تجانس است و تعامل کمی میان اعضای آن وجود دارد. دست‌کم عاملی که برای انتساب دولتهای بخش پیرامونی به یک منطقه وجود دارد، عامل جغرافیایی است، گویانکه عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی هم وجود دارند. براین‌اساس، حاشیه در مقایسه با مرکز، از انسجام و ارتباطات کمتر و سطوح قدرت نامناسب و روابط ناپایدارتر برخوردار است. به طور معمول بخش پیرامونی، نقش حائل میان دو منطقه را ایفا می‌کند و کشورهای حاشیه ممکن است عضو دو یا چند منطقه مجاور خود باشند. بخش مداخله‌گر (یا نظام نفوذی) شامل قدرتهای بزرگ خارج از منطقه است که در امور منطقه صاحب‌نفوذ است و مداخله می‌کند. این قدرتها بر ساختار روابط درون یک منطقه تأثیر می‌گذارند و گاهی به طور عملی آن را تعیین می‌کنند. آنها ممکن است مسئول رقابتهای مذهبی و قومی نباشند ولی قادرند با ترویج رقابتهای مسلکی، تحمیل رقابتهای سیاسی خویش بر منطقه و تشویق ماجراجویی محلی آتش اختلاف را دامن زنند. دخالت خارجیان در یک منطقه دو نوع است:

دخالت دارای اهمیت سیاسی و دخالت فاقد اهمیت سیاسی.

دخالت فاقد اهمیت سیاسی از کمکهای مادی، تجارت، سرمایه‌گذاری اقتصادی و فعالیتهای فرهنگی و آموزشی تشکیل می‌شود که به طور معمول روی توازن قدرت منطقه تأثیر نمی‌گذارد. قدرتهای متوسط و تا حدودی قدرتهای درجه دوم به احتمال زیاد به این نوع دخالت می‌پردازند. در مقابل، دخالت دارای اهمیت سیاسی روی توازن قدرت منطقه و به احتمال زیاد روی توازن نظام اصلی هم تأثیر می‌گذارد. مواردی از این نوع دخالت عبارت‌اند از: کمکهای اقتصادی یا نظامی تغییردهنده موازنه قدرت منطقه، اتحاد رسمی یا هرگونه توافقی که قدرتهای خارجی را قادر می‌سازد که همچون کشورهای منطقه عمل کنند. این نوع دخالت هم به اهداف، قدرت، انگیزه، موقعیت جغرافیایی و جایگاه بین‌المللی کشور مداخله‌گر بستگی دارد. بدین ترتیب، تنها کشورهای دارای اهمیت سیاسی را می‌توان عضو نظام نفوذی دانست. قدرتهای خارجی به طور مشخص به شیوه‌های زیر در سیاست یک منطقه دخالت می‌کنند: ترتیبات چندجانبه، ترتیبات دوجانبه، سرمایه‌گذاری اقتصادی و تجاری، مداخله نظامی، براندازی از طریق سازمان ملل متحد، فعالیتهای فرهنگی و آموزشی و تبلیغی.

تعامل مداوم میان توازن قدرتهای خارجی در یک منطقه از یک سو و توازن کشورهای پیرامونی و مرکزی از سوی دیگر باعث پیدایش نوعی "الگوی دخالت" قدرتهای خارجی در منطقه می‌شود. این توازن دوگانه و متداخل، شالوده سیاست بین‌الملل در نظام نفوذی است. این دو نوع توازن به طور دائم روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. در شرایطی خاص و به شیوه‌هایی که برشمردیم، قدرتهای مداخله‌گر می‌توانند روی توازن

اعضای یک منطقه تأثیر بگذارند. ولی در شرایط کنونی، اعضای مناطق می‌توانند ابتکار و تحرک زیادی از خود نشان دهند. آنها با تحرک دیپلماتیک می‌توانند رقبای خارجی خود را دچار بن‌بست سازند و یا از توازن قدرتهای خارجی برای منافع ملی خود استفاده کنند. وجود یک قدرت خارجی واحد در یک منطقه بدین معناست که تنها یک قدرت خارجی توانسته نفوذ خود را در آن منطقه تثبیت و یا دست‌کم از اعمال نفوذ دیگران جلوگیری کند. وقتی که چند قدرت خارجی برای اعمال نفوذ در یک منطقه رقابت می‌کنند، به احتمال زیاد در آن منطقه کشمکش شدید وجود دارد، بویژه در صورتی که کشورهای محلی به نسبت ضعیف هستند.

نگرش تعاملی، بخشی از نارساییهای نگرش نواقع‌گرا را می‌پوشاند. طرح آنها از جهت تهیه یک چارچوب تطبیقی کامل برای مطالعه روابط بین‌الملل منطقه‌ای و پرکردن شکاف میان سطوح تحلیل دولت و سیستم بین‌المللی و نیز اهمیت قرابت جغرافیایی در ایجاد منطقه و نقش سیستمهای نفوذکننده در روابط منطقه‌ای جالب است. اما به رغم این ایده‌های جالب، نحوه کار آنها بر رویارویی با مسئله منطقه در دستورکار روابط بین‌المللی و ایجاد چارچوب تطبیقی مفصل برای درک عمومی دشوار است.

اما شاید مهمترین مشکلی که در دو نگرش بالا (نواقع‌گرایی و تعاملی) وجود دارد، تأکید زیاد آنها بر مفهوم قدرت است که در دیدگاه نخست قدرت نظام بین‌المللی و در دیدگاه دوم تعامل میان سطوح مختلف قدرت مدنظر بوده‌است. تحولاتی که با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام سیاسی شوروی به وقوع پیوست، نظریه‌پردازان روابط

بین‌الملل را به ناتوانی تأکید بر مفهوم قدرت برای تبیین پدیده‌ها، تحولات و مسائل بین‌المللی آگاه کرد و موجی از نگرش‌های موسوم به پسامدرن و پساساختارگرا را در این رشته به وجود آورد و در نتیجه این نظریه‌های جدید منجر به نوعی آشفتگی فکری در این حوزه شد که نگارنده قصد ورود به این مباحث جنجالی را ندارد.

اما برخی نظریه‌پردازان کوشیده‌اند تا با ادغام و تلفیق واقع‌گرایی و ساختارگرایی، به نوعی تجزیه و تحلیل امنیتی برای برخورد با مسائل کنونی رو آورند که مفهوم "امنیتی کردن" به صورت ماهیتی مرتبط با "سیاست قدرت" مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. یکی از این نظریه‌پردازان، باری بوزان است که با نقد دیدگاه‌های پیشین پیرامون امنیت منطقه‌ای، نگرش جدید ارائه می‌کند.

نگرش امنیتی

این نگرش ضمن انتقاد به مطالعه منطقه از دیدگاه صرف قدرت، امنیت را پدیده‌ای وسیع‌تر از قدرت دانسته‌است که بیشتر مسائل ناشی از تحمیل قدرت را در خود جای می‌دهد و برای شناخت بهتر الگوی منطقه‌ای و ماهیت ناامنی منطقه‌ای، علاوه بر روابط قدرت میان دولت‌ها، عواملی دیگر رانیز مورد مطالعه قرار می‌دهد. مفهومی که برای شبه سیستم‌های امنیتی منطقه‌ای و به عنوان وسیله‌ای برای تحلیل آن ارائه می‌کند، "مجموعه امنیتی" یا "مجتمع امنیتی" است و به گروهی از دولت‌ها اشاره دارد که علایق و نگرانی‌های امنیتی اصلی آنها به قدری زیاد است که امنیت ملی آنها را نمی‌توان جدا از یکدیگر ملاحظه کرد. عوامل اصلی یک مجموعه امنیتی عبارت‌اند از :

الف) آثار جغرافیا بر روابط بین دولتها؛

ب) روابط قدرت میان دولتها؛

ج) وابستگی متقابل رقابتها، منافع و تهدیدات دول

منطقه؛ و

د) الگوهای دوستی و دشمنی کمابیش پایدار میان

دولتها.

مجموعه‌های امنیتی قبل از هر چیز با واقعیت‌های جغرافیایی منطبق‌اند و پدیده‌هایی محسوب می‌شوند که دارای ریشه‌های ژئوپلیتیک و تاریخی خاص هستند. آنها گویای نحوه نگرش هر دولت به محیط خود و رابطه آن با شدت تهدید نظامی و سیاسی و نزدیکی آنها از لحاظ محدوده دامنه ملاحظات امنیتی است. با توجه به نمود جدی‌تر تهدید در فاصله‌های نزدیک کنش و واکنش‌های امنیتی با همسایگان در اولویت نخست قرار می‌گیرد. همچنین، این مجموعه‌ها حاصل کنش و واکنش دو عامل آنارشی و جغرافیا هستند. ساختار سیاسی آنارشی، سبب رویارویی دولتها با معضل امنیتی می‌شود، اما شبکه وابستگی متقابل امنیتی تا حدی زیاد در اثر موقعیت جغرافیایی تعدیل می‌گردد. به طور معمول دولتها روابط نزدیک‌تر با همسایگان خود را بر دیگران ترجیح می‌دهند. چون این مجموعه‌ها از جغرافیا سرچشمه می‌گیرند، بناچار تعدادی از دول کوچک را هم شامل می‌شوند که بخاطر قدرت اندک خود تأثیر کمی بر ساختار مجموعه دارند، امنیت آنها تا حدود زیادی به الگوی دول بزرگتر وابسته است و فقط موقعی می‌توانند تهدیدی برای یک قدرت بزرگ باشند که از مزایای اتحاد با قدرتهای بزرگتر برخوردار شوند.

روابط قدرت میان دولت‌ها به طور عمده به دولت‌های بزرگ در سطح منطقه و نیز قدرتهای خارجی دخیل در منطقه برمی‌گردد. گاه ممکن است دول محلی به قدری ضعیف باشد که قدرت آنها چندان نمودی در خارج از مرزهای ملی نداشته باشد، ممکن است دولت‌های یک منطقه به قدری بزرگ باشند که امکان مداخله را به قدرتهای خارج از منطقه ندهند و سرانجام اینکه حضور قدرتهای خارجی در منطقه به قدری قوی باشد که نمود عادی پوشش امنیتی را در بین دول محلی سرکوب کند.

مجموعه‌های امنیتی بر وابستگی متقابل در رقابتها و منافع دول منطقه نیز تأکید دارند و علائم روشن این موضوع در سراسر سیستم مشهود است. این وابستگی متقابل ممکن است مثبت یا منفی باشد. شدت وابستگی متقابل امنیتی در بین اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آنها و دول خارج از مجموعه بیشتر است. این موضوع به ما کمک می‌کند تا مرز بین مجموعه‌ها را بشناسیم. منظور از الگوی دوستی و دشمنی میان دولت‌ها، طیفی از دوستی واقعی تا هراس است.

انتظار حمایت

بی طرفی	بی تفاوتی	سوءظن
دوستی واقعی	*	
*	*	*
هراس		

دوستی دشمنی

در وضعیت دوستی، طیفی متشکل از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود دارد و منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. چیزی که این دو قطب را از همدیگر جدا می‌کند، فاصله وسیعی از بی‌تفاوتی یا بی‌طرفی است که در آن دوستی و دشمنی یا به قدری ضعیف است که چندان به حساب نمی‌آید یا به طوری به هم آمیخته است که گرایش آشکاری به هیچ طرف ندارد.

این الگوی دوستی و دشمنی برخلاف نظریه‌های نواقع‌گرا، صرفاً تا حدودی به توازن قدرت ارتباط پیدا می‌کند، بلکه روند تاریخی دوستی و دشمنی اهمیت پیدا می‌کند. به طور مثال اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی، همسویی ایدئولوژیک، ارتباطات مثبت و منفی تاریخی را نمی‌توان صرفاً با بررسی توزیع قدرت فهمید. لذا شبه سیستم‌های امنیتی را در حقیقت می‌توان به منزله الگوهای دوستی و دشمنی متمرکز در یک منطقه جغرافیایی خاص دانست. او این عنصر را مهمترین عنصری می‌داند که شکل دهنده ماهیت کلی روابط در منطقه هستند، از نظر بوزان تعیین مرز یک مجموعه امنیتی با سایر مجموعه‌ها اهمیتی خاص دارد. او همچنین تقسیم‌بندی‌های داخل مجموعه را نادیده نمی‌گیرد و برخی از آنها را دارای زیرمجموعه‌هایی مختلف می‌داند. برای وی نقش عوامل اقتصادی در مقایسه با عوامل نظامی، سیاسی و اجتماعی خیلی اهمیت ندارد.

از نظر بوزان، مجموعه‌های امنیتی بخشی از ساختار سیستم بین‌المللی به مفهومی نیستند که نواقع‌گرایان والتز تعریف کرده‌اند. البته

او ضمن پذیرش طرح مورد نظر نواقح گرایان (ساختار آنارشیکی نظام بین‌المللی)، مجموعه‌های امنیتی را دارای ساختار خاص خود دانسته است. او از آینده "ساختار بنیادی" به عنوان معیاری برای سنجش اهمیت تغییر در مجموعه امنیتی بهره گرفته است و دو عنصر اساسی این ساختار را، "الگوهای دوستی و دشمنی" و "توزیع قدرت" بین دول اصلی می‌داند. چنانچه هر یک از اینها تغییری عمده بکند، مجموعه امنیتی را باید از نو تعریف کرد.

او در مقام تحلیل مجموعه امنیتی از لحاظ "توزیع قدرت"، از همان منطق قطبی شدن سیستم به طور کلی بهره می‌گیرد، اما معتقد است که برخلاف تحلیل سیستمی، تغییر در توزیع قدرت در یک سیستم منطقه‌ای ممکن است علاوه بر دلایل خارجی، دلایل داخلی نیز داشته باشد. تجزیه یا ادغام بازیگران منطقه‌ای، اختلاف سطح توسعه بازیگران، سرعت نوسازی برخی دول، جابجایی عمده منابع از سرمایه‌گذاری در مصرف به سوی هزینه‌های نظامی، ورود تکنولوژیهای جدید نظامی، دستیابی به سلاحهای ضربتی قوی از عوامل داخلی تغییر و تحول قدرت در سطح منطقه است. عوامل خارجی نیز به راه‌های گوناگون موجب تغییر ساختار قدرت و جابجایی آن در منطقه شوند: پیوستن بازیگران خارجی یا متحد شدن آنها با دول منطقه، ارسال اسلحه یا مشارکت نیروهای مسلح خود یا کنار کشیدن آنها از مطالعات منطقه‌ای قدرت.

اما تغییر و تحول الگوهای دشمنی و دوستی نیز ساختار منطقه را تغییر می‌دهد: حل مسئله مورد اختلاف یا گسترش آن و جدایی یا ادغام اعضا، زمینه تغییر در الگوی خصومت را فراهم می‌آورد. به طور معمول بازیگران خارجی، در مقایسه با توزیع قدرت اثر کمتری بر

الگوی خصومت محل می‌گذارند. چون آنها منافع خود را پیگیری می‌کنند، شناخت الگوی محلی خصومت راحت‌ترین راه برای نفوذشان است.

حالات ساختار کلی که می‌توان برای ارزیابی اثرات تغییرات بر مجموعه امنیتی به کار برد عبارت‌اند از: حفظ وضع موجود، تحول داخلی، تحول خارجی و فشار خارجی.

بوزان کوشیده است تا از نارساییهای نگرش سیستم نواقع‌گرایی و تعاملی دوری جوید و چارچوبی ارائه کند که رساتر باشد. او هم به ساختار آناارشی بین‌المللی و هم به محیط عملکرد بازیگران ملی در سطح منطقه توجه کرده‌است، هم توزیع قدرت را در نظر قرار داده و هم الگوهای دوستی و دشمنی در سطح یک منطقه را مهم دانسته است. کاری که او کرده آن است که به قدرت محوری واقع‌گرایان، سیستم و ساختار محوری نواقع‌گرایان و نقش نظام مداخله‌گر کانتوری و اشیپگل، مفهوم جدید "الگوهای دوستی و دشمنی کمابیش پایدار" در سطح منطقه را افزوده است. او الگوهای قبلی را به دلیل تحولاتی چون استقلال دولتها، آگاهی ملی دولتها از حق و توان بالقوه برای سازماندهی سیاسی، گسترش سلاحهای مدرن در جهان سوم ناکارآمد می‌داند.

او روابط درون هر مجموعه امنیتی را (به نقل از اول ویور) شامل طیفی از هرج و مرج تا جامعه امنیتی می‌داند که در فاصله میان دوسوی طیف، وضعیتهایی چون کشمکشهای منطقه‌ای، رژیمهای امنیتی منطقه‌ای قرار دارند.

امنیتی
جامعه امنیتی
رژیمهای
تشکلهای کشمکش

منطقه‌ای

منطقه‌ای

یکپارچگی

*

*

*

هرج و مرج

منطقه‌ای

در نگاهی کلی به سه دیدگاه مطرح شده می‌توان آنها را چنین ارزیابی کرد: نوواقع‌گرایان از منطق شکل‌گیری اتحادها استفاده کرده‌اند و هر منطقه را در قالب بزرگتر نظام بین‌الملل می‌بینند و بر این اساس، ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در اثر فشارهای خارجی با حضور قدرتهای بزرگ جهانی و تحت تأثیر سرکردگی (هژمونی) معنا می‌یابد. با وجود اینکه نگرش مذکور در مورد تأثیر عوامل خارجی بر روی منطقه و منطق تعاملات استراتژیک اطلاعات خوبی به ما می‌دهد، ولی در مورد تأثیر عوامل داخلی (منطقه‌ای و ملی) و مسئله هویت و منابع بازیگران سکوت می‌کند. لذا مهمترین نارساییهای آن نادیده گرفتن سطح منطقه‌ای و داخلی و نیز نادیده گرفتن مفهوم تحول و منطق آن است.

دیدگاه دوم، منطقه را حلقه واسط نظام ملی و بین‌المللی دارای سه بخش مرکزی، پیرامونی و مداخله می‌داند که باید با بهره‌گیری از متغیرهای همبستگی، ارتباطات، قدرت و ساختار روابط آنها را مورد

مطالعه قرار داد. این نگرش در نهایت قدرت محور است و عوامل داخلی (همانند هویت و منافع بازیگران) و نیز منطق تحول در سیستم منطقه‌ای را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

اما در آخرین دیدگاه، عوامل جغرافیا، روابط قدرت، وابستگی متقابل منافع و رقابت بازیگران و الگوهای دوستی - دشمنی میان آنها مدنظر است و بویژه با تأکید بر چگونگی تحول مجموعه امنیتی با توجه به دو ساختار بنیادین آن (توزیع قدرت و الگوی دوستی - دشمنی)، سطح تحلیل داخلی (توجه به ساخت اجتماعی واقعیات و تجربه تاریخ ملتها) را نیز از نظر دور نمی‌دارد. پس هم سطح تحلیل منطقه‌ای و هم داخلی را در کنار سطح بین‌المللی مهم دانسته است و منطق تحول و پویایی را نادیده نمی‌گیرد.

از این رو، به نظر می‌رسد که می‌توان با استفاده از این سه دیدگاه (و بویژه دیدگاه سوم)، مدلی ترکیبی برای مطالعه مسائل امنیتی در محیط منطقه‌ای به دست داد که براساس آن، باید موارد زیر مورد بررسی قرار گیرد:

الف) بازیگران منطقه‌ای؛

ب) بازیگر یا بازیگران مداخله‌گر بین‌المللی؛

ج) هویت و منافع هر یک از بازیگران بالا؛

د) قدرت هر یک از بازیگران فو؛ و

ه) (الگوهای دوستی و دشمنی در سطح منطقه

(اتحادها و رقابتها).

براساس این موارد، مسائل امنیتی هر منطقه‌ای ممکن است در

یکی از نقاط روی محور زیر باشد.

رژیم	جامعه	
معضل	نظام	نظام
امنیتی	امنیتی	
امنیتی	موازنه قدرت	امنیت جمعی
	*	ثبات
*	*	*

هرج و مرج

اما، حال پرسش این است که محیط امنیتی واجد هریک از وضعیتهای روی محور، دولتها معمولاً چه استراتژی دفاعی ای را اتخاذ می کنند؟ بحث بعدی به مطالعه ای در موضوع سیاست دفاعی می پردازد.

سیاست دفاعی

سیاست دفاعی هر دولتی از سیر تحول تاریخی، اجتماعی، ایدئولوژیک و فرهنگ و سنتهای دفاعی ملت و نیز موقعیت ژئوپلیتیک، چارچوب استراتژیک و فن آوری ها و عوامل اقتصادی کشور سرچشمه می گیرد. این موضوع موجب شده است که ارائه یک نسخه برای سیاست دفاعی دولتهای مختلف امکان پذیر نباشد. در واقع سیاست دفاعی موضوعی وابسته به متن تلقی می شود که برای شناخت آن باید شرایط خاص هر کشور را مورد مطالعه قرار داد، رواج مفهوم "فرهنگ دفاعی" در سالهای اخیر بیشتر ناشی از این واقعیت است. اما این موضوع به معنای نادیده گرفتن برخی اشتراکات در سیاست دفاعی دولتها نیست.

مفهوم سیاست دفاعی

برای مفهوم سیاست دفاعی، تعاریفی متعدد ارائه شده است. در تعریفی گسترده، سیاست دفاعی به راه‌کارهای کلی طراحی شده یک دولت در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای دفع تهدیدهای امنیتی اطلاق می‌شود. در این مفهوم سیاست دفاعی فرآیند هماهنگ کردن این ابزارها برای دفع تهدیدها و تأمین اهداف ملی است. دایرةالمعارف نظامی و دفاعی بین‌المللی، در تعریف سیاست دفاعی به طرحها، برنامه‌ها و اقدامات دولت برای تأمین امنیت در برابر تهدیدات نظامی خارجی در زمان صلح و جنگ و در برابر شورشهای داخلی اشاره نموده است. در تعریفی دیگر سیاست دفاعی بیان‌کننده شیوه‌های کلی استفاده از قدرت نظامی در برابر تهاجمات احتمالی نظامی دشمنان خارجی، رفع شورشهای مخالفان داخلی، حفظ منافع امنیتی و پشتیبانی از سیاستهای ملی است.»

درک مفهوم سیاست پیش از هرچیز مستلزم توجه به ابعاد و بخشهای آن است. در یک مطالعه تطبیقی درمورد سیاست دفاعی دولتها، بخشهای مهم سیاست دفاعی این‌گونه بیان شده‌اند:

۱- محیط بین‌المللی، موقعیت کشور در نظام بین‌المللی، تهدیدات، و پیوندها؛

۲- اهداف ملی، استراتژی ملی و دکترین نظامی؛

۳- فرآیند سیاستگذاری دفاعی؛ و

۴- برون‌دادهای سیاست خارجی، روابط کشوری - لشکری، سیستم تأمین تسلیحات، وضعیت نیرو، سیاست کنترل تسلیحات، به کارگیری نیرو.

از آنجا که سیاست دفاعی هر دولتی در درجه نخست، واکنش نظامی به تهدیدات برخاسته از محیط است، به طور معمول مطالعه سیاست دفاعی نیز با بررسی محیط بین‌المللی آغاز می‌شود. در واقع، مطالعه امنیت ملی یا سیاست دفاعی دولتها با بررسی چارچوبه‌ای بین‌المللی شروع می‌شود که دولت، نهادهای بروکراتیک و تصمیم‌گیرندگان در آن قرار گرفته‌اند. فقدان هرگونه حاکمیت و اقتدار مافوق یا حکومت جهانی، که نظم را میان دولتها برقرار می‌کند، موجب یک مشکل امنیت می‌شود که همه دول با آن مواجه‌اند و نگرانی در مورد امنیت ملی موضوعی مشترک میان همگان است. در واقع، این شرط اساسی هرج و مرج، فقدان هرگونه اقتدار مرکزی بر روی دولتها است که سیاست دفاعی ملتها را به وجود می‌آورد. در یک جهان متشکل از دولتها که ادعا می‌شود آنها تنها واحدهای دارای حق حاکمیت هستند، هیچ‌گونه حاکمیت و اقتدار جهانی که امنیت را تضمین کند وجود ندارد. براین اساس، دولتها با توجه به اهداف امنیت ملی خود، به تدوین سیاست دفاعی پرداخته و می‌کوشند تا استراتژیهای ضروری و دکترینهای نیرو و به‌کارگیری آن را شکل دهند.

این مسئله هم در مورد کل محیط بین‌المللی و هم در مورد محیطهای محدودتر چون مناطق ژئوپلیتیک صد می‌کند. در واقع محیط منطقه‌ای نیز یک محیط بین‌المللی اما محدود است که دولتها به صورت آنارشیک با یکدیگر در تعامل‌اند و به تهدیدات برخاسته از آن واکنش

نشان می‌دهند. برخی تهدیدات ممکن است از محیط بلافصل امنیتی یک کشور یعنی همسایگان آن ایجاد شوند. اما درموردی نیز این تهدیدات می‌تواند از محیط دورتری سرچشمه بگیرند. بویژه در دوره‌ای که تکنولوژی موجب دگرگونی در قلمرو و محیط استراتژیک دولتها شده‌است، آسیب‌پذیری دولتها از دشمنان دوردست‌تر جامه عمل به خود پوشیده است.

از سوی دیگر محیط استراتژیک دولتها، فضای "عدم اطمینان" است و هیچ کشوری قادر نیست بداند که در آینده با چه تهدیداتی و با چه ماهیت و ویژگیهایی رویارو خواهد شد. این موضوع، امکان برنامه‌ریزی برای سیاست دفاعی دولتها را نیز مشکل کرده‌است. از این رو، بسیاری از دولتهایی که دارای ساختاری مناسب برای برنامه‌ریزی دفاعی می‌باشند، براساس تحلیل روندهای موجود، اقدام به تعیین سناریوهای متفاوت کرده و طیفی از وضعیتها را از بدترین تا مناسب‌ترین در نظر گرفته و با توجه به آنها، ساختار نیرویی و توان تسلیحاتی لازم را تدارک می‌بینند.

هیچ کشوری قادر نیست که هر میزان از منابع را به امر دفاع اختصاص دهد، چرا که دولتها با محدودیتهایی مواجه‌اند. بسته به منابع، توانمندیها و قابلیت‌های اقتصادی، صنعتی، انسانی و سایر نیازهای کشور، هر کشور ساختار نظامی خاص خود را طراحی می‌کند. از طرفی دولتها با موضوعی به نام "معمای امنیتی" روبه‌رو هستند. بدین معنا که هر چقدر یک کشور منابعی بیشتر را به امر دفاع اختصاص دهد، باعث وحشت دیگران می‌شود و آنها نیز به سوی اختصاص منابع بیشتر به دفاع کشانده می‌شوند و بدین ترتیب، فضایی از ناامنی و اعتماد نداشتن

ایجاد می‌شود که در آن، تلاش برای افزایش امنیت به ناامنی کمک می‌کند. از این رو گفته می‌شود که امنیت هیچ‌گاه به طور مطلق دست‌یافتنی نخواهد بود، بلکه امری نسبی است که برخورداری از درجه مناسبی از آن، قبل از هر مسأله در حوزه امور نظامی، نیازمند کوشش دولتها در حوزه دیپلماسی و برقراری پیوند در امور غیرامنیتی است. مفهوم "غیرامنیتی کردن" امور به طور عمده به این موضوع اشاره دارد. در واقع، سیاست دفاعی هر کشور در چارچوب محیط امنیتی آن معنا می‌یابد و در این عرصه امنیتی، هیچ دولتی بازیگر منفرد نیست بلکه سایر دول نیز حضور دارند و اقدامات یکجانبه برای افزایش امنیت ممکن است پیامدی واژگونه داشته باشند. به طور مثال تلاش یک کشور برای تأمین نوعی جدید از سلاح، می‌تواند موجب برتری آن کشور با لحاظ داشتن سایر عوامل شود، اما چنانچه سایر دولتها نیز درصدد کسب همان نوع سلاح برآیند، صرفاً به مسابقه تسلیحاتی دامن زده شده‌است.

تحول سیاست دفاعی

مطالعه تاریخی روابط بین‌الملل در دو سه قرن اخیر نشان می‌دهد که تلاشی گسترده صورت گرفته است تا دولتها در جهان هرج و مرج گونه، امنیت خود را حفظ کنند. در واقع برقراری امنیت در یک محیط هرج و مرج گونه دولتهای حاکم، وظیفه تک تک دولتهاست. کنت والتس به این موضوع به عنوان یک نظام خودیاری اشاره می‌کند. از نظر او دولتها در وضعی هستند که برای دفاع از خود در محیطی بالقوه خصمانه، باید پیش از هر چیز به خود متکی باشند. از این رو، نوع مثالی یک سیاست دفاعی که بویژه در قرون ۱۸ و ۱۹ و حتی نیمه

نخست قرن ۲۰ مطرح بود، بر سنت خود یاری در سیاست دفاعی تکیه می‌کند و دفاع ملی در اینجا با نگاهی خودبسند، خود اتکا و به نسبت منفی به جهان اطراف شکل می‌گیرد. دولت، امکانات دفاع را به تناسب تهدیداتی که احساس می‌کند و منابع موجود تهیه می‌کند و برای رفع تهدیدات نیز به همین امکانات متکی است. جنگ مطلوب تلقی نمی‌شود، اما هراس چندان نیز از آن وجود ندارد. امکانات دفاعی برای مقابله با تشها و تحول تهدیدات، اصلاح می‌شود. حتی اگر شرایط موجود، تأسیس اتحاد دفاعی را ایجاب کند، خوداتکایی به سبک سنتی بریتانیا، امریکا، چین و ژاپن ترجیح داده می‌شود و در جهت‌گیری دفاع ملی، با توجه به رقبای احتمالی و پویش توازن قدرت در نظام بین‌المللی، تأکید اصلی روی دولت و توانایی‌های نظامی آن است.

اما دولت‌ها در کنار کسب تواناییهای دفاعی به صورت خوداتکا، کوشیده‌اند تا با تشکیل اتحادهای نظامی، از تهدیدات قدرتهای بزرگتر در امان مانند و در واقع، به نوعی آن را موازنه دهند و این یکی از مرسوم‌ترین اشکال سیاست دفاعی دولت‌ها بوده‌است.

بعدها، مفهوم امنیت جمعی جایگزین تشکیل اتحاد شد. در میثا جامعه ملل، استفاده از قدرت نظامی ممنوع شد. هدف امنیت جمعی، فراهم آوردن امنیت برای همه از طریق تأمین شکست هر نیروی متجاوز بود. تعهد صریح نسبت به صلح و غیرقابل تقسیم بودن آن و لزوم اطمینان از تنبیه متجاوز از شرایط ذهنی مهم تحقق امنیت دسته‌جمعی بود. اما برخی شرایط عینی نیز همانند توزیع قدرت و تمرکز نداشتن آن در یک کشور، عضویت همه قدرتها در نظام مذکور و وجود یک ساختار حقوقی و تشکیلاتی برای تعیین متجاوز برای ایجاد آن ضروری تلقی

می‌شوند. اما چون تحقق فرضها و شرایط فو، در عمل به ندرت حاصل می‌شود، نظام امنیت جمعی نتوانسته است از سال ۱۹۱۹م. تاکنون صلح واقعی را برقرار سازد و هنوز هم امنیت و حفظ آن از مهمترین دغدغه‌های دولت‌هاست. تجربیات جامعه ملل و سازمان ملل متحد اطمینان زیادی در مورد امنیت جمعی به عنوان منبع اصلی نظم بین‌المللی ایجاد نکرده و در عوض، دولت‌ها به سیاست دفاعی خودیار، اتحاد و ائتلاف و حق ادعایی دفاع جمعی رو آورده‌اند.

واژه امنیت جمعی و دفاع جمعی دارای معانی متفاوتی هستند. دفاع جمعی بر اندیشه واقع‌گرایی مبتنی بر موازنه قدرت متکی است، حال آنکه امنیت جمعی تلاش کرده‌است تا صلح را براساس اصول قانونی و با ضمانت اجرای جمعی برای آن ایجاد کند. امنیت جمعی جانشین سیاست اتحاد و موازنه قدرت و نه معادلی برای آن است.

در سیر تحولی جامعه بین‌المللی و مشکل امنیت در آن، پس از جنگ جهانی دوم میان دو اندیشه سیاست دفاعی خوداتکا در جهان هرج و مرج و سیاست امنیت جمعی نسبتاً آرمان‌گرا، راه‌حلی میانه بروز کرده‌است که به انگیزه دولت‌ها در کاهش موارد فقدان اطمینان توجه دارد. این موضوع به ویژه با ایجاد قواعدی در زمینه تجارت، تبادل ارز، سرمایه‌گذاری، کشتیرانی، ارتباطات و... به حوزه مسائل امنیتی نیز سرایت کرده‌است. ایجاد قواعد و هنجارهایی در زمینه تسلیحات و محدودسازی و عادی سازی رفتار بین‌المللی دولت‌ها به منظور ایجاد اطمینان و پیش‌بینی‌پذیری آنها، رژیم‌های امنیتی بین‌المللی را ایجاد کرده‌است. گروه‌های شرکت‌کننده در مذاکرات کنترل تسلیحات و منازعات ممکن است اهداف خود را کاهش احتمال جنگ، کاهش

خسارات یا ویرانی و کاهش هزینه‌ها در صورت وقوع جنگ، یعنی هزینه‌های دفاعی بیان کنند که در نتیجه ادامه یک مسابقه تسلیحاتی بوجود می‌آید، بیان کنند. این اهداف، اقداماتی برای کاهش بی‌ثباتی و بلا تکلیفی مربوط به روابط خصمانه‌اند.

در مواردی نیز برخی دولت‌ها کوشیده‌اند از راه حفظ توانایی‌های دفاعی لازم و بدون تحریک همسایگان منطقه‌ای و دیگر کشورهای جهان به رقابت تسلیحاتی، برای دستیابی به یک امنیت ملی پایدار کوشش کنند. در این شیوه، تلاش می‌شود تا ضمن اجرای طرحها و برنامه‌های توسعه دفاع ملی، هیچ‌گونه احساس بدبینی و نگرانی در دیگر کشورها ایجاد نشود و برای سو دادن منابع بیشتر به سمت فعالیتهای اقتصادی و تکنولوژیکی جامعه، از هزینه‌های دفاعی کاسته شود. مهمترین ویژگیهای این سیاست دفاعی که به "استراتژی دفاعی غیرتحریک‌آمیز" موسوم است، عبارتند از: «دفاع محدود به مرزهای بین‌المللی کشور و نه فراتر از آن، تأکید بر تسلیحات و تکنولوژیهای دفاعی غیرتهاجمی، غیرمتمرکز ساختن و پراکندگی سیستم دفاعی کشور، نفی سلاحهای هسته‌ای یا اتکای بسیار محدود دفاعی و تاکتیکی به آنها، تأکید بر استراتژی دفاع غیرنظامی و مقاومت غیرنظامی و دورماندن از مناقشات ملل دیگر».

در مزایای این استراتژی گفته می‌شود که موجب خروج کشورها از انزوای امنیتی شده، امنیت را برای دولت و ملت فراهم آورده‌است و به صنایع نظام داخلی و غیروابسته کمک می‌کند. همچنین با خنثی کردن تهدیدات خارجی، افکار عمومی ملتها را با خود همراه کرده‌است و امکان تعامل بیشتر با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را

فراهم می‌کند و به ویژه برای کشورهای که تهدیدات متنوع دارند می‌تواند جالب باشد.

از مجموع مطالبی که در مورد سیاست دفاعی گفته شد،

سیاست دفاعی دولتها ممکن است به یکی از اشکال زیر باشد:

۱- سیاست دفاعی کاملاً متکی به خود: دولتها به دلایل مختلف ممکن است سیاست دفاعی خود اتکا را اتخاذ کنند. برخورداری از قدرت مناسب و کافی یا وضعیت محیط امنیتی کاملاً هرج و مرج گونه که نامنی و عدم اطمینان بر آن حاکم است از جمله دلایل اتخاذ چنین سیاست دفاعی‌ای هستند.

۲- سیاست دفاعی متکی به هم‌پیمانان نظامی: دولتها برای مقابله با تهدیدات ممکن است به سمت همکاری با دولتهای دیگر روی آورند. در وضعیتی که احتمال تبدیل یک بازیگر منطقه‌ای به قدرت فائقه وجود دارد، سایر بازیگران برای ایجاد موازنه در مقابل آن به سمت استراتژی اتحاد متمایل می‌شوند. محیط امنیتی مبتنی بر موازنه قدرت، شرایطی مساعد برای این سیاست دفاعی تلقی می‌شود.

۳- سیاست دفاعی متکی به قراردادهای و نهادهای پایدار و فراگیر: چنانچه در سطح نظام بین‌المللی و یا یک منطقه، نظام امنیت جمعی و یا رژیم امنیتی شکل گرفته باشد، دولتها می‌توانند امنیت خود را در چارچوب آن نهادها تأمین کنند. تشکیل اتحادهای دفاعی موضوع ماده ۵۱ منشور ملل متحد و تحقق اصول فصل ۶ و ۷ آن می‌تواند تجلی چنین مفهومی باشد. البته برخی مناطق ژئوپلیتیک جهان در حال حاضر کمابیش دارای چنین وضعیتی هستند. دول عضو آ.سه.آن. نمونه آن است.

۴- سیاست دفاعی غیرتحریک‌آمیز: هرگاه محیط امنیتی به سوی وضعیت یک رژیم امنیتی نزدیک باشد، سیاست دفاعی دولتها می‌تواند غیرتحریک‌آمیز باشد.

تأثیر محیط امنیتی منطقه‌ای بر سیاست دفاعی

به طور کلی سیاست دفاعی هر دولتی برای مقابله با تهدیدات برخاسته از محیط امنیتی آن شکل می‌گیرد و این محیط امنیتی بسته به قدرت کشور و گستره نفوذ آن در جهان خارج متفاوت خواهد بود. به طور مثال چنانچه قدرت و نفوذ یک کشور اندک باشد، محیط امنیتی آن نیز محدود خواهد بود. به طور معمول یک قدرت بزرگ جهانی ممکن است در سراسر جهان دارای منافع باشد. اما حتی آن قدرت نیز مجبور است که منافع جهانی خود را درجه‌بندی کند تا سیاست نظامی لازم را برای هر منطقه به طور خاصی پیگیری نماید. تقسیم منافع امریکا از سوی دولتمردان آن کشور به منافع فوآلعاده حیاتی، منافع حیاتی، منافع مهم و منافع حاشیه‌ای بر این اساس صورت می‌گیرد. یک قدرت منطقه‌ای مجبور است که صرفاً در منطقه خود ایفای نقش بکند و حتی در درون آن منطقه نیز سلسله مراتبی از اولویتهای منافع خود را تعیین نماید. البته تحولات تکنولوژیک و پیدایی جنگ‌افزارهای دوربرد همانند موشکهای بالستیک فرامنطقه‌ای و یا هواپیماهای تهاجمی که قادر به پرواز به مناطق دوردست هستند، موجب شده تا ضمن افزایش قابلیت نظامی دولتها برای تهاجم به ورای مرزهای ملی، دایره تهدیدات آنها نیز از مرزهای بالافصل فراتر برود.

از آنجا که هدف از اتخاذ سیاست دفاعی، ایجاد توانایی برای دفاع از امنیت ملی در برابر تهدیدات خارجی است، این تهدیدات خارجی به طور عمده در چارچوب یک ساختار منطقه‌ای شکل می‌گیرند. به طور معمول چنین ساختاری که در بحث پیشین با عنوان مجموعه امنیتی از آن یاد شد، دارای عواملی است که عبارتند از: روابط قدرت میان دولت‌ها، وابستگی متقابل رقابتها و منافع دول منطقه، الگوهای دوستی و دشمنی و تأثیر جغرافیا بر روابط بین دولت‌ها. در میان این عوامل، سه عنصر قدرت، منافع و رقابت، و الگوهای دوستی و دشمنی اهمیت زیادی دارند. یک دولت باید حتی‌الامکان درصدد ایجاد منافع مشترک با دول دیگر در منطقه باشد تا رقابتها محدود شود و در صورت بروز رقابت، در درجه اول قدرت نظامی خود را به صورت انفرادی و سپس به وسیله ورود در دسته‌بندی‌هایی که به نحوی از تنها ماندن آن جلوگیری می‌کند، افزایش دهد.

آنچه که از محیط خارجی شکل می‌گیرد و امنیت ملی یک کشور را متأثر می‌سازد، به طور عمده شامل تهدیدات، اتحادها و نهادهای بین‌المللی، و تکنولوژیهای نظامی است. سیاست دفاعی هر دولتی ناچار به شناسایی این مسائل است تا سیاست دفاعی مناسب را در سه شکل خود اتکا، پیمان نظامی (اتحادهای دوجانبه یا چندجانبه نظامی) و یاسیستم امنیت جمعی (یا اشکالی از قبیل رژیم امنیتی یا ترتیبات امنیتی منطقه‌ای) ایجاد کند. البته دولتها ممکن است به یک، دو یا سه شکل بالا متوسل شوند. اما آنچه مسلم است، به همان میزان که شکل اول به اراده دولتها بستگی دارد، اشکال دوم و سوم کمتر تابع اراده کوتاه‌مدت آنها و ناشی از یک پروسه طولانی‌تر خواهد بود. در فقدان

یک سیستم امنیتی منطقه‌ای (در اشکال گوناگون ترتیبات امنیتی یا رژیم امنیتی)، دولت‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه خود به تجهیز نیرو برای امر دفاع بپردازند.

جدول صفحه بعد، این وضعیت را نشان داده‌است :

اشکال مختلف یک مجموعه امنیتی

سیاست دفاعی کشورها

(محیط امنیتی منطقه‌ای)

وضعیت معضل امنیتی سیاست دفاعی خودیار

وضعیت رقابت و موازنه قدرت منطقه‌ای سیاست

دفاعی متکی به پیمانهای نظامی ناپایدار و محدود

وضعیت ترتیبات امنیتی منطقه‌ای سیاست دفاعی

متکی به پیمانهای نظامی پایدار و فراگیر

(نظام امنیت جمعی)

وضعیت رژیم امنیتی سیاست دفاعی همکاری کننده و

غیرتحریک‌آمیز

این وضعیت‌ها و تعامل آنها با سیاست دفاعی را می‌توان به شکل

زیر نشان داد:

معضل امنیتی

موازنه قدرت

محیط امنیتی

نظام امنیت جمعی

رژیم امنیتی

پیمانهای

خودیاری

دفاع

اتحاد

موقت

غیرتحریک آمیز

گسترده

سیاست

دفاعی

هرچه محیط امنیتی به سمت آنارشی گرایش داشته باشد، سیاست دفاعی خشن‌تر، پرهزینه‌تر و در نتیجه اطمینان کمتر خواهد بود. اما اینکه چرا در برخی مناطق وضعیت امنیتی دارای درجه شدت کمتر و در برخی مناطق بیشتر است، به مجموعه‌ای از عوامل داخلی، منطقه‌ای و جهانی بستگی دارد.

در سطح داخلی با درجه توسعه (نوع رژیم، میزان رشد اقتصادی، توسعه سیاسی و فرهنگی و...)، در سطح جهانی به اهمیت منطقه برای قدرتهای بزرگ جهانی و میزان اثرگذاری آنها می‌توان اشاره کرد.

سخن پایانی

پرداختن به سطح تحلیل منطقه‌ای و بویژه بعد امنیتی آن برای شناخت رفتار دولتها کمک زیادی به دقت تحلیلهای ما می‌کند. در اینجا کوشش شد تا با مطالعه مفهوم منطقه و طرح نگرشهای مختلف در مورد محیط امنیتی منطقه‌ای، و سپس بررسی مفهوم سیاست دفاعی، به تأثیر و تأثر این دو بر یکدیگر پرداخته و تعامل میان آنها را روشن‌تر نماییم. در واقع، ضمن قبول تأثیر عوامل داخلی و بین‌المللی بر رفتار دولتها در حوزه سیاست دفاعی، رابطه مستقیمی میان محیط امنیتی منطقه‌ای و سیاست دفاعی دولت وجود دارد که به شکل افزایش یا کاهش درجه ناامنی ظهور می‌یابد.

متأسفانه واژگان مربوط به حوزه مطالعات امنیتی و دفاعی همانند سایر حوزه‌های علوم انسانی بشدت مغشوش و مبهم و به‌کارگیری آنها تابع دیدگاه‌های فردی هستند. با قبول چنین مشکلی، در اینجا سعی شده‌است، تعاریف مربوط به سیاست دفاعی مورد بحث قرار گیرد.

از مجموعه تعاریفی که در مورد سیاست دفاعی ارائه شده، می‌توان سه گونه کلی و نسبتاً متفاوت را مشخص ساخت: نخست، تعریف یا تعاریفی که به گونه‌ای گسترده به آن پرداخته و گاه این گستردگی *؟* تا حدی است که سیاست دفاعی را در شکل و هیأت سیاست امنیت ملی درآورده و یا به آن نزدیک می‌نماید. دوم، تعاریفی که برای سیاست دفاعی جایگاهی محدود قائل بوده و آن را به صورت مضیق در نظر می‌گیرند، به نحوی که حوزه کاربرد آن صرفاً به سیاستهای نظامی غیرتهاجمی و یا حتی صرف سیاستهای دوره صلح محدود می‌گردد. و در پایان، آن دسته تعریفهایی مطرح‌اند که جایگاهی میانه برای سیاست دفاعی در نظر گرفته و با تمایز آن از سیاست امنیت ملی، مجموعه اقدامات و خط‌مشیهای نظامی را در قلمرو آن قرار می‌دهند.

در تعریفی گسترده، سیاست دفاعی به راه‌کارهای کلی طراحی شده یک دولت در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای دفع تهدیدهای امنیتی اطلاق می‌شود. در این مفهوم سیاست

دفاعی «فرآیند هماهنگ کردن این ابزارها در جهت دفع تهدیدها و تأمین اهداف ملی است». برخی از واژه سیاستهای دفاعی - امنیتی برای این منظور استفاده کرده‌اند.

برخی نویسندگان بر این باورند که خود موضوع جنگ خارج از حیطه موضوعات مربوط به سیاست دفاعی قرار دارد و از این رو، سیاست دفاعی خاص دوره «؟» است. برخی نیز سیاست دفاعی را در مقابل سیاست تهاجمی قرار داده و باور دارند که هرگاه دولتی خود را در معرض تهاجم دشمنان خود ببیند، ناگزیر باید برای مقابله با آن مبادرت به اتخاذ یک سیاست تدافعی بنماید.

در جلد دوم دائرةالمعارف نظامی و دفاعی بین‌المللی، در زیر عنوان "دفاع" چنین آمده است: «در کلی‌ترین مفهوم، دفاع شامل حمایت از سرزمین، امنیت و رفاه مردم یک کشور در برابر نیروهای دشمن است که ممکن است آن مرزها یا سرزمین را تهدید نمایند. مفهوم دفاع گاه متضاد تهاجم قرار داده می‌شود».

در میانه این محور مفهومی، سیاست دفاعی "خط‌مشیهای یک دولت در مقابله با تهدیدات نظامی خارجی" که بیشتر متوجه مسائل نظامی است و آن را مساوی با سیاست نظامی و درکنار دیگر سیاستهای دولت چون سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی، سیاست فرهنگی و... قرار می‌دهد. به بیان بهتر، سیاست دفاعی "با حمایت از دولت و شهروندان در مقابل تهدیدات و اقدامات نظامی دیگر دولت‌ها" سروکار دارد. بر این اساس، موضوعات سیاست دفاعی، مجموعه‌ای از برنامه‌ها و فعالیتهای نظامی شامل بودجه نظامی، دکترینها، استراتژی و تدارک برای جنگ را دربر می‌گیرد.

در کتاب مقاصد و اهداف ملی (از انتشارات دانشکده دفاعی
ملی پاکستان - ۱۹۹۱)، "سیاست دفاعی یا نظامی" به عنوان جزئی از
استراتژی ملی تلقی شده است و اجزاء آن به شرح زیر است :

استراتژی ملی
سیاست نظامی یا دفاعی
استراتژی نظامی یا دفاعی

سیاست دریایی زمینی

هوایی

استراتژی زمینی

عملیاتی

مجتبی تهامی در کتاب "امنیت ملی : دکترین و سیاستهای دفاعی و امنیتی"، چنین می‌نویسد: «سیاست دفاعی همان سیاست کلان نظامی و در سطح ملی مطرح است و بیان‌کننده راهها و شیوه‌های کلی استفاده از قدرت نظامی کشور در برابر تهاجمات احتمالی نظامی و دشمنان خارجی، رفع شورشهای مخالفین داخلی، حفظ منافع امنیتی و پشتیبانی از سیاستهای ملی می‌باشد. به عبارت دیگر سیاست دفاعی در سطح ملی، خطر*؟* اقدامات اصلی، کلیدی و فعالیتهای نظامی کشور را مشخص می‌سازد و چارچوبی است که سیاست دفاعی اجرایی در آن شکل می‌گیرد.

ب) شیوه‌های مطالعه سیاست دفاعی

برای بررسی سیاست دفاعی شیوه‌هایی مطرح است که بجای غر شدن ذهن در حجم انبوهی از اطلاعات و داده‌ها، می‌تواند با استفاده از آنها به درک و فهم آسانتر و دقیقتری از موضوع دست یابد. از میان

آثار اندکی که در این زمینه یافت می‌شود، نگارنده چند نگرش کلی را اخذ نموده‌است که در اینجا به معرفی آنها می‌پردازد.

مهمترین کتابی که برای مطالعه سیاست دفاعی به ارائه مدل پرداخته، کتابی است با عنوان "سیاست دفاعی کشورها: مطالعه تطبیقی"، ویراسته داگلاس مورای و پل وایوتی که مدعی "مفهوم سازی و ایجاد پارادایم برای ساماندهی دانش موجود در حوزه مطالعات دفاعی و توسعه روش‌شناسی مناسب" برای آن است.

در این مدل، مطالعه و درک سیاست دفاعی مستلزم فهم چهاربخش اساسی زیر است:

- ۱- محیط بین‌المللی (موقعیت نسبی کشور در نظام بین‌المللی، تهدیدات، تصور دولت از نقش خود، پیوندها و بستگیهای متقابل)؛
 - ۲- اهداف ملی، استراتژی و دکترین نظامی (مقاصد ملی و عوامل تعیین کننده آنها، قابلیت‌های تحقق آنها، استراتژی ملی و عوامل داخلی تعیین کننده آن و دکترین نظامی یا دکترینهای به‌کارگیری نیرو)؛
 - ۳- فرآیند سیاست‌گذاری دفاعی (ماهیت این فرآیند، میزان تمرکز یا برتری قدرت در صحنه داخلی، اهمیت نسبی سیاست بروکراتیک، اهمیت نسبی شخصیت، محدودیت‌های موجود بر سر راه تصمیم‌گیرندگان)؛ و
 - ۴- تصمیمات و اقدامات (روابط شهری - کشوری، سیستم تأمین تسلیحات، وضعیت نیرو، سیاست کنترل تسلیحات، به‌کارگیری نیرو).
- در مورد بخش محیط بین‌المللی، فرض بر این است که دولت‌ها در یک وضعیت ناامن و محیطی تهدیدزا قرار گرفته‌اند. در بخش دوم، از مدل بازیگر خردمند می‌داند که با توجه به اهداف و قابلیت‌های ملی معین،

استراتژی ملی و دکترین کاربرد نیرو را تدوین و اجرا می‌کنند. در بخش سوم، سعی شده تا با استفاده از مدل فرآیند سازمانی، سیاست بروکراتیک و شخصیت، سیاستگذاری دفاعی دولتهای بررسی شود؛ و سرانجام در بخش آخر، به برنامه‌ریزی دفاعی و اجزای آن شامل نقش و مأموریت نیرو، تأمین تسلیحات، وضعیت نیرو و به‌کارگیری آن مطرح می‌گردد. یک روش دیگر برای مطالعه سیاست به شیوه‌ای اشاره دارد که برای تهیه و تنظیم سیاست دفاعی مناسب و مطلوب دولتها به کار می‌رود. این کار مستلزم موارد زیر است:

۱- تعیین اهداف و آرمانهای کشور

۲- شناخت تهدیدها

۳- برآورد اطلاعات استراتژیک از عوامل تهدیدکننده

۴- انجام مطالعات استراتژیک در سه مورد بالا

۵- برآورد مقدرات و امکانات ملی

۶- برآورد مقدرات و امکانات نظامی کشور

جدول زیر ساختار تهیه و تدوین سیاست دفاعی را نشان

می‌دهد:

تهدیدها

منافع ملی

تعیین اهداف نظامی شناخت تهدیدها

تشکیل سازمانها برآورد اطلاعات

استراتژیک

انتخاب و تأمین تجهیزات انجام مطالعات

استراتژیک

و سیستمهای دفاعی برآورد مقدورات و

امکانات ملی

تعیین مأموریتها برآورد مقدورات و امکانات

نظامی

تعیین تاکتیکها دراستراتژی نظامی

سیاست دفاعی را از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد، یعنی از زاویه ابعاد، تجلیات و اجزای تشکیل دهنده آن. از نظر پژوهشگرانی که از رهیافت جنگ محوری به سیاست دفاعی نگاه می‌کنند، دو جزء اصلی هر سیاست دفاعی عبارت‌اند از دکترین و وضعیت نیرو، و یا به عبارت بهتر، "مفاهیم مربوط به آماده‌کردن کشور

برای به‌کارگیری نیروی نظامی". از این نظر، سیاست دفاعی دارای سه مبحث اساسی است: تنظیم دکترین، تنظیم طرح‌های توسعه و وضعیت نیرو، و تنظیم طرح‌های تأمین و تدارک تسلیحات و تجهیزات. (*****؟)

همچنین، برخی سیاست دفاعی را در دو قلمرو استراتژیک و ساختار تقسیم‌بندی نموده و مطالعه کرده‌اند. آن دسته از ابعاد سیاست دفاعی که به نحوی با سیاست خارجی مربوط است (مانند سیاست به‌کارگیری نیرو) در حوزه استراتژیک جا می‌گیرد و آن بخش از سیاست دفاعی که به سیاست داخلی مربوط می‌شود، در قلمرو ساختار قرار می‌گیرد.

سیاست دفاعی را از زاویه دیگری نیز می‌توان شناخت، یعنی از زاویه ابعاد، تجلیات و اجزای تشکیل دهنده آن. از نظر پژوهشگرانی که بر رهیافت جنگ محوری به سیاست دفاعی تأکید دارند، دو جزء اصلی هر سیاست دفاعی عبارت است از دکترین و وضعیت نیرو و یا به عبارت بهتر "مفاهیم مربوط به آماده‌کردن کشور برای به‌کارگیری نیروی نظامی". از این نظر، سیاست دفاعی دارای سه مبحث اساسی است: تنظیم دکترین، تنظیم طرح‌های توسعه و وضعیت نیرو، و تنظیم طرح‌های تأمین و تدارک تسلیحات و تجهیزات. (این پاراگراف تکرارپاراگرافی است که جلوی آن ستاره خورده‌است)

از مجموعه مطالبی که در مورد شیوه مطالعه سیاست دفاعی دولت‌ها ارائه شد، شاید بتوان گفت که مدل مورد نظر وایوتی و مورای نکات بهتری را دربردارد. چرا که با دقت تمام در اجزاء و عناصری که به نحوی سیاست دفاعی را متأثر می‌سازد، شناخت کاملتر و منسجم‌تری را

ایجاد می‌کند. اما یک مشکل این مدل، عدم رعایت سلسله مراتب مفهومی در ادبیات استراتژیک و نیز خصلت بسیار توصیفی آن است. در این مدل، جایگاه سیاست امنیت ملی و چگونگی ارتباط سیاست دفاعی با آن و نیز منطقه قرارگرفتن اجزاء سیاست دفاعی روشن نیست. اگر مدل مذکور را ساده کنیم، با اندکی دست‌کاری چنین خواهد شد:

تهدید	استراتژی و دکترین نظامی
سیاستگذاری دفاعی	برنامه ریزی دفاعی

در واقع، با درک تهدید از سوی مقامات تصمیم‌گیرنده، استراتژی و دکترین مناسب اتخاذ خواهد شد و بر این اساس در درون ساختارهای بروکراتیک و سازمانی و با در نظر گرفتن نقش شخصیت و محدودیتهای موجود در کشور، سیاستگذاری دفاعی انجام می‌گیرد و سرانجام مبادرت به برنامه‌ریزی لازم برای تعیین نقش و مأموریت نیروها، تأمین تسلیحات، وضعیت و ساختار نیرو و به‌کارگیری آنها می‌شود. مشکل می‌توان جایگاه استراتژی را در این زنجیره مفاهیم توجیه نمود. شاید با استفاده از مدلی که استفان نئومان برای سیاست امنیت ملی ارائه داده‌است بتوان به صورت مکملی برای رفع نواقص این مدل استفاده کرد.

سیاست دفاعی دولتها ممکن است به یکی از اشکال زیر باشد:

الف) سیاست دفاعی کاملاً متکی به خود: دولت‌ها به دلایل مختلف ممکن است سیاست دفاعی خود اتکا را اتخاذ کنند. برخورداری از قدرت مناسب و کافی و یا وضعیت محیط امنیتی کاملاً هرج و مرج گونه که ناامنی و عدم اطمینان بر آن حاکم است از جمله *؟* اتخاذ چنین سیاست دفاعی‌ای هستند.

ب) سیاست دفاعی متکی به همپیمانان نظامی: دولت‌ها برای مقابله با تهدیدات ممکن است به سمت همکاری با دولت‌های دیگر روی آورند. در وضعیتی که احتمال تبدیل یک بازیگر منطقه‌ای به قدرت فائقه وجود دارد، سایر بازیگران برای ایجاد موازنه در مقابل آن به سمت استراتژی اتحاد متمایل می‌شوند. محیط امنیتی مبتنی بر موازنه قدرت شرایط مساعدی برای این سیاست دفاعی تلقی می‌شود.

ج) سیاست دفاعی غیرتحریک‌آمیز: هرگاه محیط امنیتی به سوی وضعیت یک رژیم امنیتی نزدیک باشد، سیاست دفاعی دولت‌ها غیرتحریک‌آمیز می‌گردد. فصل بعدی به تعامل محیط امنیتی و سیاست دفاعی می‌پردازد.

۳- تعامل محیط امنیتی و سیاست دفاعی

به طور کلی، سیاست دفاعی هر دولتی برای مقابله با تهدیدات برخاسته از محیط امنیتی آن شکل می‌گیرد و این محیط امنیتی بسته به قدرت کشور و گستره نفوذ آن در جهان خارج متفاوت خواهد بود. مثلاً چنانچه قدرت و نفوذ یک کشور اندک باشد، محیط امنیتی آن نیز محدود خواهد بود. معمولاً یک قدرت بزرگ جهانی ممکن است در سراسر جهان دارای منافع باشد. اما حتی آن قدرت نیز مجبور است که

منافع جهانی خود را درجه‌بندی کند تا سیاست نظامی لازم را برای هر منطقه به طور خاصی پیگیری نماید. تقسیم منافع امریکا از سوی دولتمردان آن کشور به منافع فوَالعاده حیاتی، منافع حیاتی، منافع مهم و منافع حاشیه‌ای بر این اساس صورت می‌گیرد. یک قدرت منطقه‌ای مجبور است که صرفاً در منطقه خود ایفای نقش بکند و حتی در درون آن منطقه نیز سلسله مراتبی از اولویتهای منافع خود را تعیین نماید. البته تحولات تکنولوژیک و پیدایی جنگ‌افزارهای دوربرد همانند موشکهای بالستیک فرامنطقه و یا هواپیماهای تهاجمی که قادر به پرواز به مناطق دوردست هستند، موجب شده تا ضمن افزایش قابلیت نظامی دولتها برای تهاجم به ورای مرزهای ملی، دایره تهدیدات آنها نیز از مرزهای بالافصل فراتر برود.

از آنجا که هدف از اتخاذ سیاست دفاعی، ایجاد توانایی برای دفاع از ارزشهای ملی در برابر تهدیدات خارجی است، این تهدیدات خارجی عمدتاً در چارچوب یک ساختار منطقه‌ای مشکل می‌گیرند. معمولاً چنین ساختاری که در بحث پیشین با عنوان مجموعه امنیتی از آن یاد شد، دارای عواملی است که عبارتند از، روابط قدرت میان دولت، وابستگی متقابل رقابتها و منافع دول منطقه، الگوهای دوستی و دشمنی و تأثیر جغرافیا بر روابط بین دولتها. در میان این عوامل، سه عنصر قدرت؛ منافع و رقابت؛ و الگوهای دوستی و دشمنی اهمیت زیادی دارند. یک دولت بایستی حتی‌الامکان درصدد ایجاد منافع مشترک با دول دیگر در منطقه باشد تا رقابتها محدود شود و در صورت بروز رقابت، در درجه اول قدرت نظامی خود را به صورت انفرادی و سپس به وسیله ورود در

دسته‌بندی‌هایی که به نحوی از تنها ماندن آن جلوگیری می‌کند، افزایش دهد.

آنچه که از محیط خارجی شکل می‌گیرد و امنیت ملی یک کشور را متأثر می‌سازد، عمدتاً شامل تهدیدات، اتحادها و نهادهای بین‌المللی، و تکنولوژیهای نظامی می‌باشد. سیاست دفاعی هر دولتی ناچار به شناسایی این مسائل است تا سیاست دفاعی مناسب را در سه شکل خود اتکا (خودیاری Self-Help)، پیمان نظامی (اتحادهای دوجانبه یا چندجانبه نظامی) و یاسیستم امنیت جمعی (یا اشکالی از قبیل رژیم امنیتی یا ترتیبات امنیتی منطقه‌ای) را ایجاد کند. البته دولت‌ها ممکن است به یک، دو یا سه شکل فو متوسل شوند. اما آنچه مسلم است، به همان میزان که شکل اول (Self-Help) به اراده دولت‌ها بستگی دارد، اشکال دوم و سوم کمتر تابع اراده آنها و ناشی از یک پروسه طولانی‌تری خواهد بود. در فقدان یک سیستم امنیتی منطقه‌ای (در اشکال مختلف ترتیبات امنیتی یا رژیم امنیتی)، دولت‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه رأساً به تجهیز نیرو برای دفاع از خود بپردازند.

اشکال مختلف یک مجموعه امنیتی سیاست دفاعی کشورها
(محیط امنیتی منطقه‌ای)

۱- وضعیت معضل امنیتی سیاست دفاعی خودیار (Self-Help)

۲- وضعیت موازنه قدرت منطقه‌ای سیاست دفاعی متکی به پیمانهای
نظامی ناپایدار

و محدود (Alliance)

۳- وضعیت ترتیبات امنیتی منطقه‌ای سیاست دفاعی متکی به
پیمانهای نظامی پایدار

(نظام امنیت جمعی) و فراگیر

۴- وضعیت رژیم امنیتی سیاست دفاعی همکاری کننده و
غیرتحریک‌آمیز

این وضعیتها و تعامل آنها با سیاست دفاعی را می‌توان به شکل

زیر نشان داد:

هرچه محیط امنیتی به سمت آنارشی گرایش داشته باشد، سیاست دفاعی خشن‌تر، پرهزینه‌تر و در نتیجه اطمینان کمتر خواهد بود. اما اینکه چرا در برخی مناطق وضعیت امنیتی دارای درجه شدت کمتر در برخی مناطق بیشتر است، به مجموعه‌ای از عوامل داخلی، منطقه‌ای و جهانی بستگی دارد.

در سطح داخلی با درجه توسعه (نوع رژیم، میزان رشد اقتصادی، توسعه سیاسی و فرهنگی و...)، در سطح جهانی به اهمیت منطقه برای قدرتهای بزرگ جهانی و میزان اثرگذاری آنها اشاره کرد. اما آنچه که در این پژوهش زبان آن همین بیشتر به سطح منطقه‌ای برمی‌گردد که در شخص بعدی به مطالعه و بررسی منطقه خاورمیانه می‌پردازیم تا با شناخت محیط امنیتی آن، ضمن بیان علل و عوامل شدت ناامنی در فصول بعدی به پیامدهای آن برای سیاست دفاعی ج.ا.ایران پرداخته شود.